خراسان بزرگ: سال پنجم، شماره (۱۷)، زمستان ۱۳۹۳
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.5, No.17, Winter 2014

# بازکاوی تاریخ سیاسی فرارود[1] و خراسان بزرگ، از منظر روابط دو دولت قراختایی و سلجوقی

**جمشید روستا[2]**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۰۳
شماره صفحات: ۲۴- ۱۱

## چکیده

همزمان با نیمهء نخست قرن۶ه.ق./ ۱۲م. و به همّت یکی از بازماندگان امپراطوری «لیائو» با نام «یه لیو داشی» – که پس از نابودی امپراطوری لیائو در چین، راهی نواحی غربی شده بود– امپراطوری جدیدی با نام لیائوی غربی در سرزمین آسیای میانه تأسیس شد. این امپراطوری، توسط مورّخان مسلمان، با نام «قراختاییان»، مشهور گردید. جالب توجه آنکه حرکت «یه لیو داشی» و نیروهای تحت امر وی به سوی مناطق غربی به همین‌جا ختم نشد، بلکه به زودی به نواحی فرارود و خراسان بزرگ نیز کشیده شده و به رویارویی‌های آنها با حکومت‌های مسلمانی همچون سلجوقیان انجامید. نوشتار حاضر بر آن است تا در گام نخست به معرفی امپراطوری قراختایی پرداخته و در دومین گام، چگونگی روابط سیاسی میان این حکومت با سلاطین سلجوقی مستقر در خراسان بزرگ و فرارود را مورد واکاوی قرار دهد. این نوشتار بر اساس هدف، از نوع تحقیقات بنیادی و بر اساس ماهیت و روش، از نوع تحقیقات تحلیلی است. بنابراین پرسش تحقیق در این نوشتار عبارت است از اینکه: قراختاییان که بودند و همزمان با ورود آنان به فرارود و خراسان بزرگ چه چالش‌هایی میان آنان با سلاطین سلجوقی منطقه ایجاد گردید؟ نتیجهء به دست آمده از این نوشتار، نشانگر آن است که در نیمه ء نخست قرن ۶ه.ق/ ۱۲م. و همزمان با سلطان سنجر سلجوقی، فرارود و خراسان بزرگ، عرصهء درگیری میان قراختاییان با سلجوقیان بود اما از نیمهء دوم این سده، حکومت‌های غوری و خوارزمشاهی، جای سلجوقیان را در این چالش‌ها گرفتند.

**کلید واژه ها:**

فرارود، خراسان بزرگ، قراختاییان، سلجوقیان، سلطان سنجر سلجوقی.

---

۱– (به زبان عربی: ماوَراءالنّهْر) به سرزمینی گفته می‌شود که در میان دو رود آمودریا (جیحون) و سیردریا (سیحون) جای دارد. در واقع معنی اصلی این لغت، «آن سویِ رود آموی (جیحون یا آمودریا)» است. نام این منطقه، در عهد باستان «وَرَدرَی» و در زبان پهلوی، «ورارود» یا «فرارود» بوده است؛ اما در سدهٔ اول هجری، فاتحان عرب این منطقه را ماوراءالنهر، نام نهادند. (جهت اطلاع بیشتر در این باره ر.ک.: فروزانی، سید ابوالقاسم. *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان*. تهران: سمت، ۱۳۸۱: ۱۲–۱۱ و همان مؤلف، «جغرافیای تاریخی فرارود» . مجله ایران شناخت، شماره ۹، ص ۲۲۱–۱۸۰)

۲– استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان jamshidroosta@yahoo.com

## ۱ - مقدمه

ترکمانان سلجوقی از اواخر دههٔ سوم قرن ۵ ه.ق/۱۱م. با شکست‌هایی پیاپی که بر پیکر دولت در حال احتضار غزنویان وارد نمودند توانستند در آغاز بر خراسان بزرگ و به زودی بر تمام سرزمین ایران مسلط گردند. سلطان مسعود غزنوی به زودی تاوان بی‌تدبیری و استبداد رأی خویش را پس داد و با قتل وی توسط یارانش در راه هند، عمر غزنویان بزرگ نیز به پایان رسید و قدرت سلاطین بعدی غزنوی، به غزنه و سپس به برخی نواحی هند محدود شد. طغرل سلجوقی به زودی سلسله‌ای را بنیان نهاد که توانست بر مرده‌ریگ غزنویان، آل‌زیار و شاخه‌های متعدد آل‌بویه مستولی گردد. اگرچه وی و جانشینانش در ابتدا با اقتدار کامل و با تأیید خلفای عباسی بر مناطق وسیعی از ایران و حتی بر آسیای صغیر و شامات، حکم راندند اما ساختار قبیله‌ای حکومت سلاجقهٔ بزرگ باعث شد تا حتی در زمان اقتدار این دولت، شاخه‌هایی از حکومت مرکزی جدا گردیده و خود در عراق عجم، کرمان، شام و روم، دولت‌هایی جدید را تشکیل دهند. با عین حال هنوز اصلی‌ترین این شاخه‌ها همان شاخه‌ای بود که با نام سلاجقهٔ بزرگ معروف گردیده و پس از طغرل، توسط آلب-ارسلان و ملکشاه به اوج اقتدار خود رسید. اگرچه کشمکش‌های مداوم میان برکیارق و محمد، فرزندان سلطان ملکشاه، این شاخه را رو به ضعف برد اما سلطان سنجر سلجوقی، اقتداری دوباره بدان بخشید.

سنجر بن ملکشاه، ابتدا چندین سال بر خراسان بزرگ، حکومت کرد و سپس با مرگ برادرش (سلطان محمد) در سال ۵۱۱ ه.ق به حکومت سلاجقهٔ بزرگ رسید.[۱] اگرچه سلطان سنجر از این سال تا زمان مرگش در سال ۵۵۲ه.ق بر اکثر نواحی شرقی ایران و به ویژهٔ خراسان بزرگ به مرکزیت شهر مرو، با اقتدار، حکم راند اما در سال بیست و پنجم سلطنتش، با قومی تازه‌وارد اما پرقدرت مواجه شد؛ قومی که پیش از آن نیز بر بسیاری از مناطق دولت مسلمان دیگری به نام قراخانیان، مسلط گردیده بود. حاکم قراخانی - که محمود نام داشته و از اقوام سلطان سنجر بود- از ترس این قوم قدرتمند، به سلطان سنجر، پناه آورده و از او تقاضای یاری نمود؛ اما سلطان سلجوقی نه تنها نتوانست به قراخانیان یاری رساند بلکه خود نیز شکستی سخت را متحمل گردید. اگرچه اندیشمندان بسیاری همچون ادموند باسورث، آن لمبتن، کلود کاهن، پل ویتک، محمدجواد مشکور و محققان دیگری از این دست، سالها بر روی تاریخ شاخه‌های مختلف سلجوقیان، مطالعه کرده و آثار گرانسنگی نیز از خود برجای نهاده‌اند؛ اما آنچه از چشم تیزبین این اندیشمندان دور مانده چرایی و چگونگی چالش‌های میان سلجوقیان با قوم قراختایی است. قومی که اگرچه از چین رانده شده بود اما به زودی با ورود به آسیانه میانه و فرارود، آنقدر قدرت یافته بود که بتواند امپراطوری عظیمی را بنیاد نهاده و سلطان سنجرِ شکست-ناپذیر را به سختی شکست دهد. اهمیت نوشتار حاضر از آن روی است که نه از دریچهٔ سلجوقیان بزرگ بلکه از منظر دولت قراختایی وارد شده و بر آن است در حد توان پاسخی درخور برای پرسش‌های ذیل بیابد: ۱- از چه زمانی پای قوم قراختایی به نواحی فرارود و خراسان بزرگ، باز گردید؟ ۲- اولین برخورد میان قراختاییان و سلجوقیان از چه زمانی آغاز گردید و سرانجام به کجا انجامید؟ ۳- آیا پس از سلطان سنجر نیز، نواحی خراسان بزرگ و فرارود، شاهد چالش های میان جانشینان وی و قراختاییان، بود؟

## ۲- پیشینهٔ پژوهش

موجبات خرسندی است که اندیشمندان ومحققان دانشمندی همچون واسیلی ولادیمیر بارتولد، در دو اثر بسیار گران‌سنگ خویش با نام های «ترکستان در عهد هجوم مغول» و «تاریخ ترکهای آسیای میانه»، امیلی واسیلیویچ برتشنایدر، در کتاب «ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های چینی و مغولی سده‌های میانه (جستارهای تاریخی و جغرافیایی)»، رنه گروسه، در اثر مشهور خویش با نام «امپراطوری صحرانوردان» و عباس اقبال آشتیانی در کتاب «تاریخ مغول» از قوم قراختایی، سخن به میان آورده و بعضاً مطالبی ارزشمند در باب چگونگی روابط حکومت قراختاییان با دولت های مسلمان، ارائه کرده اند. صد البته باید کتاب ارزشمند «امپراتوری زرد چنگیزخان و فرزندانش» اثر یواخیم بارکهاوزن، را نیز به آثار فوق افزود. خوشبختانه این کتاب که به همّتِ اردشیر نیک‌پور در سال ۱۳۴۶ ش. به فارسی ترجمه شده است در فصل ششم خود، اطلاعاتی اجمالی در مورد اجداد قراختاییان، یعنی بزرگانِ کیتان، و صاحبانِ دولت لیائو در منچوریِ چین ارائه داده و بیان می‌دارد که این دولت از سدهٔ

---

۱- مؤلف راحه الصدور و آیه السرور در باب سال ورود سنجر به عراق عجم و بر تخت نشستن وی چنین بیان می دارد که: « و بعد از وفات برادرش سلطان محمد در ابتدای سنهء احدی عشر و خمسمایه به عراق آمد.» (راوندی، ص ۱۶۹ )

دهم تا دوازدهم میلادی در چین شمالی و تا کرانه‌های رود زرد ساکن بوده و سرانجام توسط طوایفِ «یوچ» از چین رانده می‌شوند. علاوه بر آثار ارزشمند فوق، می توان به کتابهای تألیف شده توسط نویسندگان عرب‌زبانِ معاصر نیز اشاره نمود. از جملهٔ این آثار، یکی کتابی است با نام «المغول فی التاریخ» اثر فواد عبدالمعلی الصیاد، که در سال۱۹۷۰م توسط انتشارات «دارالنهضه العربیه» در بیروت منتشر گردیده و اطلاعات اندکی راجع به حکومت لیائو در چین ارائه می‌دهد و دیگری کتابی است با نام «المغول بین الوثنیه و النصرانیه و الاسلام» که توسط «حسن الأمین» تألیف گردیده و در سال ۱۴۱۴ ه.ق / ۱۹۹۳ م. توسط انتشارات «دارالتعارف للمطبوعات» در بیروت منتشر شده است. این کتاب نیز با اختصارِ تمام از اجداد قراختاییان یعنی همان کیتان‌ها، سخن می‌گوید.

مقالاتی نیز در باب قوم قراختایی و به طور ویژه دربارهٔ حکومت قراختاییان، به رشته تحریر درآمده و از آن جمله می‌توان به مقاله ای تحت عنوان: « تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری دولت قراختایی»، نوشتهٔ جمشید روستا و منتشر شده در شماره ۵۳ *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*.(۱۳۸۷)؛ اشاره کرد. با عین حال آنچه نگارش مقالهٔ حاضر را ضرورت بخشیده است این موضوع مهم و اساسی است که با کمال تأسف تاکنون نوع روابط میان قراختاییان با سلطان سنجر سلجوقی و جانشینان وی به طور دقیق مورد عنایت اندیشمندان و محققان، قرار نگرفته و علل اصلی چالش های سیاسی – نظامی آنان در نواحی فرارود و خراسان بزرگ، بررسی و تبیین نشده است. از همین رو این نوشتار بر آن است تا در گام نخست به معرفی امپراطوری قراختایی پرداخته و در دومین گام، چگونگی روابط سیاسی میان این حکومت با سلاطین سلجوقی مستقر در خراسان بزرگ و فرارود را مورد واکاوی قرار دهد.

## ۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر بر اساس هدف، از نوع تحقیقات بنیادی و بر اساس ماهیت و روش، از نوع تحقیقات تحلیلی است. برای تأمین این منظور، داده ها و اطلاعات مورد نیاز، از میان منابع و پژوهش‌های صورت گرفتهٔ قبلی، استخراج گردیده و تا حصول نتایج علمی، مورد تجزیه و تحلیل کیفی قرار گرفته است. به عبارت بهتر، این نوشتار به روش کتابخانه‌ای و با فیش‌برداری از منابع اصلی و نیز تحقیقات جدید، انجام پذیرفته است. در انتخاب این روش آنچه بیش از همه اهمیت داشته بهره‌برداری از منابع اصیل تاریخی بوده و همهٔ مطالب برگرفته از این آثار، براساس نوع موضوع و توالی زمانی، تنظیم گردیده است. لازم به ذکر است که به این ترتیب می‌توان صحت و سقم مطالب را بر اساس ترجیح به اسناد یا موثق بودن راوی، سنجید. در آخر نیز می‌توان با استفاده از قاعدهٔ ترجیح عقلی، به نقد نظرات مورّخان و محققان پرداخته، و ضمن ارائهٔ نظرات خویش، به تحریر مطالب اقدام کرد.

## ٤- مختصری در باب قوم قرختایی و نحوهٔ ورود آنان به فرارود و خراسان بزرگ

نام دولت قراختایی، در منابع گوناگون (به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، چینی وترکی) به صورت‌های متفاوتی ارائه شده است. در منابع فارسی یا کتاب‌هایی که از زبان‌های دیگر به زبان فارسی ترجمه شده‌اند می‌توان نام‌های مختلفی از دولت قراختایی را ملاحظه نمود برای نمونه نامهایی مانند: « قره-خطای»[۱]، «ختائیان»[۲]، «ختای»[۳]، «مغولهای ختائی»[۴] و «کیتان‌ها»[۵]. نویسندگان عرب‌زبان، این قوم را «خطا»[۶] یا «القراخطائیون»[۷] نامیده‌اند و در منابع انگلیسی- که برخی از آنها از منابع چینی و ترکی، کمک گرفته‌اند- نیز به آنان « QARA KHITAI»، «Kara-Khitai Khanate»، «western Liao»، «Xi Liao» و «Hala Qidan»[۸] گفته شده است. (برتشنایدر، ۱۳۸۱: ۲۳۵-۲۳۴. روستا، ۱۳۸۷: ۹۵) اجداد قراختاییان، ابتدا در مَنچوری (Manchuria=سرزمینی در شمال چین و شرق مغولستان) چادر زده بودند. آنان- که به احتمال زیاد مردمانی

---

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: منهاج سراج، طبقات ناصری، ص ۹۴.

۲- برای اطلاع بیشتر ر.ک: ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۲۵: ص ۱۸۵ و بارکهاوزن، امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش، ص۸۰.

۳- برای اطلاع بیشتر ر.ک: جوینی، تاریخ جهانگشا، ص ۷۵.

۴- برای اطلاع بیشتر ر.ک: پرشرون، چنگیزخان ، ص ۱۷۹ .

۵- برای اطلاع بیشتر ر.ک: باسورث، تاریخ ایران کمبریج، ص ۱۴۸ .

۶- برای اطلاع بیشتر ر.ک: الامین، المغول بین الوثنیه و النصرنیه والاسلام، ص ۳۸.

۷- برای اطلاع بیشتر ر.ک: الصیاد، المغول فی التاریخ، ص۲۲.

8- Biran, The Empire of the Qara Khitai in Eurasian History: p.1

مغولی[۱] بودند– نخستین مرتبه در سال‌های اولیهٔ قرن ۵م. و در شمال دیوار بزرگ چین، زندگی می‌کردند؛ اما پنج قرن بعد یعنی در اوایل قرن ۱۰م. همین چادرنشینان، توانستند با حمله به قلمرو امپراطوری تانگ[۲]، چین شمالی را تا کرانه‌های رودخانهٔ زرد به تصرف درآورده و سلسلهٔ امپراطوری «لیائو» یا «کیتان» را تأسیس نمایند. (بارکهاوزن، ۱۳۴۶: ۸۰–۷۹) مؤسس امپراطوری لیائو، سردار کیتانی قدرتمندی به نام آپائوکی[۳] بود که که در سال ۹۰۷م. موفق به تأسیس این امپراطوری جدید گردید. (ساندرز، ۱۳۸۰ : ۴۳–۴۲)

پس از فوت آپائوکی، امپراطوری لیائو در میان فرزندان و نوادگان وی ادامه یافت؛ اما بین سالهای ۱۱۱۶ تا ۱۱۲۳م. موج تازه‌ای از مهاجمان ساکن در شمال منچوری به نام جورچِت[۴] در اثر تحریک امپراطوری سونگ[۵] به دولت لیائو، حمله کرده و آنان را برانداختند. بازماندگان امپراطوری لیائو که در چین متحمّل شکستی سنگین از جورچن‌ها شده بودند، تصمیم به مهاجرت به مناطق غربی‌تر گرفتند. آنان از اوایل قرن ۱۲م. / ۶ه.ق. طی چندین مهاجرت و در گروه‌های بزرگ و کوچک راهی مغولستان و آسیای میانه شدند. (ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ۵۶۹. بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۷۹. اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۳۵۸) در یکی از اصلی‌ترین این مهاجرت‌ها مردمان کیتان، تحت رهبری شاهزاده‌ای لیائویی با نام «یه لیو داشی»[۶]، راهی مغولستان و آسیای میانه شدند. اگرچه اطلاعات ما دربارهٔ این فرد، بسیار ناچیز است اما به نظر می‌رسد وی در سال ۱۰۸۷م. (حدود ۴۸۰ه.ق) متولد شده و در اصل از اعضاء خاندان سلطنتی لیائو بوده است. وی از دانشی فراوان برخوردار بوده و در تیراندازی و سوارکاری نیز مهارتی چشمگیر داشته است. این سردار دلیر کیتان، خیلی زود پله‌های ترقی را طی نموده و حتی در آخرین سالهای حکومت لیائو، نه تنها فرماندهی کل ارتش این امپراطوری را عهده‌دار بوده بلکه امید مردمان تحت قلمرو این امپراطوری نیز بیش از آخرین امپراطور لیائو، به این فرد بوده است. (Biran, 2005: 14-16)

«یه لیو داشی» که تسلیم مهاجمان جورچنی نشده بود، طرفداران خود را به سوی غرب حرکت داد، در حالی که امیدوار بود اعتبار و قدرت از دست رفتهٔ سلسلهٔ لیائو را بار دیگر تجدید نماید. (ر.ک: دوغلات، ۱۳۸۳: ۷۱۲–۷۱۱) وی نزدیک به شش سال، پیروان خود را در غرب مغولستان، اسکان داد تا شاید بتواند بار دیگر به چین، حمله کرده و اقتدار از دست رفتهٔ دولت لیائو را بازگرداند؛ اما از آن طرف نیز جورچن‌ها روز به روز قدرتمندتر شده و به زودی توانستند یک امپراطوری وسیع و پرقدرت ایجاد نمایند. یک امپراطوری با نام «کین» که از ۱۱۱۵ تا ۱۲۳۴م. قدرت داشت.[۷] ( ر.ک: گروسه،۱۳۷۹: ۲۳۸ . باسورث، ۱۳۷۹: ۱۴۸. ویلتس،۱۳۵۳: ۲۶)

---

۱– با نظری کوتاه به منابعی که در مورد این قوم، سخن رانده اند درخواهیم یافت که اکثر این منابع، آنان را ترک و یا مغول خوانده اند. برای مثال، قاضی منهاج سراج جوزجانی و فواد عبدالمعطی الصیاد، این قوم را ترک دانسته اند. منهاج سراج در این باره می نویسد: « ثقات، چنین روایت کرده اند، (که اول) خروجِ تُرک، آن بود که قبایل قره خطاء از بلاد چین و دیار مشرق، به حدود قیالیق و بلاساغون بیرون آمدند.» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۹۴) اما محققان اروپایی ای همچون رنه گروسه، ساندرز، موریس پرشرون و باسورث، این قوم را مغول می دانند. گروسه می نویسد: « اینها [ کیتان ها یا قراختاییان] به خانواده ء مغولی تعلق داشتند. زبان آنها نیز شاخه و شعبه ای از زبان مغولی بود.» (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۲۶) باسورث هم همین نظر را دارد: « از لحاظ قومی، قراختاییان به احتمال زیاد مغول بودند.» (باسورث، ۱۳۷۹: ۱۴۸) و یا قول موریس پرشرون که می گوید: « مغول های ختاییِ هم نژاد و هم فرهنگ که از بیرون بدین سرزمین مرکزی ] آسیای مرکزی[ روی آورده بودند، از هر جهت آن را رو به رونق و توانگری بردند.» (پرشرون، ۱۳۶۹: ۱۷) این در حالی است که بارتولد، فقط به غیرچینی نامیدن دودمان لیائو اکتفا کرده و مشخص نمی سازد که این دودمان از چه نژادی بوده است. (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۴۱) و یا برتشنایدر نیز لفظ قراختای را دارای ریشه ای مغولی یا ترکی می داند، اما مشخص نمی کند که این قوم به کدام یک از دو نژادِ ترک یا مغول نزدیکتر است. (برتشنایدر، ۱۳۸۱: ۲۳۶) در مجموع به نظر می رسد اگرچه برخی منابع متقدّم همچون کتاب «طبقات ناصری» به تُرک بودن قراختاییان، اشاره کرده اند اما با توجه به اینکه شرق شناسانی همچون ادموند باسورث، رنه گروسه و موریس پرشرون، پژوهش های جدیدی بر روی قوم مذکور انجام داده و حتی بر روی نوع واژگان زبان آنها نیز تحقیق کرده اند، احتمال مغول بودن آنها بیشتر بوده و با واقعیت نزدیک تر است. (روستا، ۱۳۸۷: ۹۶)

2- Tang

3- A-pao-chi

4- Jurchet

۵– امپراطوری سونگ (Song)، تقریباً از سال ۹۶۰ تا ۱۲۷۹م. بر نواحی جنوبی چین، حکم راند. (ر.ک: جرالد، ۱۳۶۷: ۴۲۷ تا ۴۴۷)

6- Yelu Dashi

۷– باسورث معتقد است که « میان سالهای ۱۱۱۶ و ۱۱۲۳ میلادی، موج تازه ای از از مهاجمان وحشی به نام جورجت ها که قوم تونگوزی از درّهء آمور و شمال منچوری بودند؛ کیتان ها را در چین برانداختند.» (باسورث،۱۳۷۹: ۱۴۸) به هر حال « دودمان ختن که در چین به نام لیائو معروف شده در ۱۱۲۵م. به دست مردمی نیمه بیابانگرد به نام جورچن که از منچوری، پیش تاختند، برافتاد.» (ویلتس،۱۳۵۳: ۲۶) گروسه، پا را از این هم فراتر نهاده و با دقتی مثال زدنی حتی نام رهبر جورچات ها و چگونگی حملهء آنها به کیتان ها را هم بیان می دارد. وی می نویسد: « در همین اوان، یک رهبر فعّال و جدّی به نام «آکوتا» منسوب به سلسله ء سلطنتی «وان–ین»، مشغول سر و صورت دادن به اوضاع جورچات ها بود(۱۱۱۳–۱۱۲۳م.). او از سال ۱۱۱۴م. تشخیص داد که سلاطین ختا، خلق و خوی چینیان را پذیرفته و دیگر باطناً دچار ضعف و فتور شده اند. رایت طغیان را علیه سلطهء ختائیان برافراشت و عساکر خود را برای تسخیر ممالک آنها برانگیخت. در مدت نُه سال،

در طول این شش سال، « یه لیو داشی»، بارها تلاش نمود تا سرزمین‌های تحت تسلط پدران و اجداد خود را از جورچن‌ها پس بگیرد؛ اما تلاش او ثمری نداشت و نمی‌توانست از عهدهٔ این تازه واردانِ پر قدرت برآید. بالاخره قدرتمندی امپراطوری کین از یک طرف و ضعفِ پادشاهی‌های ساکن در آسیای میانه، از طرف دیگر، «یه لیو داشی» را بر آن داشت تا آیندهٔ سیاسی خود را در حرکت به سوی غرب جستجو نماید. وی ابتدا از سرزمین اویغورها، عبور نموده و از حمایت آنها برخوردار گردید. نیروهای کیتانی پس از عبور از سرزمین اویغورها[۱] باز هم حرکت خود به سمت غرب را ادامه داده و به زودی در همسایگی دولت‌های مسلمان ساکن در فرارود و خراسان بزرگ یعنی قراخانیان، سلجوقیان خوارزمشاهیان و غوریان قرار گرفتند. از همین زمان است که نام آنان در آثار مورّخان اسلامی نیز آمده و مورخان مسلمان از آنها با نام «قراختایی» یاد کرده‌اند. (ر.ک: جوینی، ۱۳۸۲: ۲/ ۸۶. دوغلات، ۱۳۸۳: مقدمه/ ۱۳۱. برتشنایدر، ۱۳۸۱: ۲۴۰)

قراختاییان به فرماندهی «یه لیو داشی»- که حال لقب گورخان(خان خانان) بر خود نهاده بود- ابتدا قراخانیان را مطیع خویش نموده به زودی چالش‌های میان آنان با دولت‌های سلجوقی، خوارزمشاهی و غوری نیز آغاز گردید. با فوت این گورخان بزرگ در سال ۱۱۴۳م. (حدود ۵۳۸ه.ق) همسرش «تابوین (تا-بو-ین)»[۲] که زنی بسیار باکفایت و کاردان بود به گورخانی قراختاییان رسید. (Biran, 2005: 48) اگرچه از «یه لیو داشی» یک فرزند پسر به نام «یه لیو یی لیه»[۳] و یک فرزند دختر به نام «یه لیو پاسووان»[۴] نیز باقی مانده بود اما تا به سن بلوغ رسیدن آنها، «تابوین» امپراطوری قراختاییان را بر عهده داشت. وی از زمان فوت شوهرش در سال ۱۱۴۳م. (حدود ۵۳۸ه.ق) تا زمان مرگ خودش در سال ۱۱۵۰م. (حدود ۵۴۵ه.ق) بر تخت امپراطوری قراختایی، تکیه زده و رسیدگی به امور مختلف قلمرو وسیع قراختاییان را عهده‌دار بود. (ر.ک: برتشنایدر، ۱۳۸۱: ۲۴۳)

از سال ۱۱۵۱م. (حدود ۵۴۶-۵۴۵ه.ق) پسر «یه لیو داشی» و تابویان یعنی «یه لیو یی لیه» به گورخانی قراختاییان رسید. وی تا سال ۱۱۶۳م. (حدود ۵۵۸ه.ق) -که سال وفات اوست- این مقام را بر عهده داشت. پس از وفات او، خواهرش «یه لیو پاسووان» این منصب را عهده‌دار شد. وی تا سال ۱۱۷۷م. (حدود ۵۷۳ه.ق) نیز در قید حیات بوده و بر قلمرو قراختاییان، حکم می‌راند. این ملکهٔ قراختایی سرانجامی تلخ داشت چراکه به سبب رابطهٔ نامشروع با برادرِکوچکتر شوهرش، به قتل رسید. در توضیح این جریان باید چنین بیان داشت که وی با فردی با نام «سیائو تو- لو- بو»[۵] که پسر یکی از بزرگترین فرماندهان سپاه قراختایی بود ازدواج کرد؛ اما چون رابطه‌ای نامشروع با برادر همسرش- که «فوگوجی» (Fuguzhi) نام داشت- پیدا کرد هر دوی اینها در سال ۱۱۷۷م. توسط فردی به نام « سیائو وا- لی- لا» (Xiao Wolila) که پدر فوما و فوگوجی (پدر شوهر پاسووان) بود، اعدام گردیدند. « سیائو وا- لی- لا» پس از

---

تمام پاسگاه های نظامی و نقاط مستحکم آنها را از شمال تا جنوب گرفت.» (گروسه،۱۳۷۹: ۲۳۸) به این ترتیب جورچن ها توانستند با براندازی سلسلهٔ لیائو(کیتان ها) خود سلسله ای بسیار وسیع و قدرتمند تشکیل دهند. آنها « به سلسلهٔ سلطنتی «وان ین»، نامِ «آلتچون» دادند که به زبان تنگوز به معنای «سلسلهٔ زرین» و به چینی، «کین» می باشد.» (همان: ۲۳۹)

۱- اویغورها، قومی ترک نژاد بودند که در سدهٔ ۷م./ ۱ه.ق. در شمال غرب مغولستان، ساکن بودند. اینان در سدهٔ ۸م./ ۲ه.ق) در نزدیک ارخون (رودخانهٔ ارقون یا ارغون)- یعنی همان جایی که مغولان، شهر قره قروم را ساختند- مسکن گزیدند. آنان به زودی یک امپراطوری عظیم را بنیان نهادند که وسعتش از غرب به فرارود می رسید. اگرچه امپراطوری آنها در سدهٔ ۹م./ ۳ه.ق. توسط قرقیزها برافتاد، ولی شاخه های آنان تا مدتها بعد در نواحی مختلف چین، مغولستان و آسیای میانه، زندگی می کردند. اویغورها دارای الفبا بودند و آنان بودند که این الفبا را در میان مغولان، رایج کردند. از لحاظ مذهبی نیز آیین بودا، مانویت و مسیحیت در میان آنان، رشد زیادی کرد. (رک: جوینی، تاریخ جهانگشا، ج۱، ص ۴۵-۳۹. بارتولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ص۷۱-۵۹. برتشنایدر، ایران و فرارود در نوشته های چینی و مغولی سده های میانه: ۲۶۱).

2- Tabuyan

3- Yelü Yilie

4 -Yelü Pusuwan

۵- Xiao Duolubu در آثار مورّخان مسلمان، از این فرد با نام « فوما= فرما» یاد شده است. این فرد همان فرماندهی است که به دستور همسرش پاسووان، با نیروی بسیاری، یک بار بنا به درخواست تکش و یک بار بنا به خواهش سلطانشاه به سوی خوارزم لشکرکشی کرد. برای مثال جوینی چنین بیان می دارد که: « ایل ارسلان، بیمار شد چون به خوارزم رسید در نوزدهم رجب این سال وفات کرد، پسر خُردتر او سلطانشاه که ولی‌عهد او بود قایم مقام پدر بر تخت خوارزمشاهی نشست و مدبّر مُلک، مادر او ملکه ترکان بود، برادر بزرگتر او تکش در جَند بود به طلب او رسولی فرستادند از آمدن ابا نمود به قصد او لشکر تعبیه کردند تکش خبر یافت عنان برتافت و عزیمت دختر خان خانان قراختای کرد که در آن وقت اسم خانی داشت و مدبّر کار مُلک، شوهر او فرما بود چون تکش بدیشان رسید به خزاین و اموال خوارزم مواعید داد و قرار نهاد که چون خوارزم مستخلص شود هر سال مالی بفرستد؛ فرما را با لشکری انبوه با تکش بهم بفرستاد...». (ر.ک: جوینی، ۱۳۸۲ :۱۷ )

قتل پاسووان، شخص دیگری به نام «یه لیو جی– لو– گو»[1] را به منصب گورخانی انتخاب کرد. این گورخان — که آخرین امپراطور قراختایی نیز هست– از سال ۱۱۷۸ تا ۱۲۱۱م. (حدود ۵۷۴ تا ۶۰۸ه.ق) بر قلمرو قراختاییان حکومت کرد. (برتشنایدر، ۱۳۸۱: ۲۴۳–۲۴۴). (ن.ک: جدول شماره ۱: اسامی امپراطوران قراختایی)

جدول ۱– اسامی امپراطوران قراختایی؛ مأخذ: روستا، ۱۳۸۷: ۱۰۸)

| امپراطوران قراختایی | سال‌های حکومت |
| --- | --- |
| یه لیو داشی | ۱۱۴۳– ۱۱۲۴ میلادی |
| تابوین | ۱۱۵۰– ۱۱۴۳ میلادی |
| یه لیو یه لیه | ۱۱۶۳– ۱۱۵۱ میلادی |
| یه لیو پاسووان | ۱۱۷۷– ۱۱۶۴ میلادی |
| یه لیو جی لو گو | ۱۲۱۱– ۱۱۷۸ میلادی |
| کوچلوک خان (البته کوچلوک‌خان از پادشاهان دولت نایمان است؛ اما چون وی از سال ۱۲۱۱ با عزل کردن آخرین پادشاه قراختایی یعنی «یه لیو جی لو گو»، بر سرزمین قراختاییان حکومت کرد، نام وی نیز جزء حکمرانان سرزمین قراختاییان آورده شده است). | ۱۲۱۸– ۱۲۱۱ میلادی |

## ۵- فرارود و خراسان بزرگ، محل کشمکش قراختاییان با سلطان سنجر سلجوقی (حک: ۵۱۱ تا ۵۵۲ ه.ق)

همزمان با ورود قراختاییان به مرزهای قلمرو اسلامی، سلطان سنجر بن ملکشاه، سلطنت سلجوقیان بزرگ را عهده‌دار بود. او سلطانی بسیار مقتدر بود و از سال‌ها قبل بر قلمرو سلجوقیان بزرگ سلطنت می‌راند. وی « به عهد برادران، برکیارق و محمد، بیست سال حاکم خراسان بزرگ بود و بعد از ایشان، چهل و دو سال سلطان السلاطین جهان بود. از حدود خطای و ختن تا اقصای مصر و شام و از بحر خزر تا مُلک یمن در حوزهٔ تصرف او بود. در میان سلاطین اسلام همچنان بود که پرویز در میان اکاسره، از فتوح بسیار و علوّ رتبت و کام روایی... مسترشد، خلیفه، او را سلطان معزالدین سنجر برهان امیرالمومنین لقب داد.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۴۸) این سلطان قدرتمند سلجوقی توانسته بود تمامی مدعیان تاج و تخت سلجوقی را سرکوب کرده و در بیرون از مرزهای سلجوقیان نیز رقبایی همچون غزنویان، غوریان، قراخانیان و خوارزمشاهیان را تا حدود زیادی از میدان قدرت بیرون براند. چراکه به قول ظهیرالدین نیشابوری وی « آیین شرایط جهانداری و قواعد رسوم پادشاهی و ناموس مُلک و جهانیان نیکو دانستی.» (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۴) بدین ترتیب این سلطان قدرتمند سلجوقی مناطق بسیاری را تحت نفوذ خویش درآورده و روز به روز از قدرت و اعتبار بیشتری برخوردار می‌گردید تا اینکه با سه مشکل اساسی روبه‌رو شد. در اثر همین مشکلات بود که دچار ضعف گردیده و سرانجام در اندوهی جانکاه این سرای خاکی را بدرود گفت.

اولین معضل اساسی که سلطان سنجر با آن روبه‌رو گردید طغیان یکی از امرایش با نام آتسز بود. آتسز خوارزمشاه در ابتدا از ملازمان و فرمانبرداران سلطان سنجر سلجوقی بود بطوری که «در خدمت سلطان سنجر، نیک متمکن شد؛ [ اما به زودی ] ارکان حضرت سنجری به وی حسد بردند و او را قصدها کردند. اتسز مردی بیدار بود امارت آن بیافت و با رأی سلطان نمود و اجازت خوارزم خواست و سلطان اجازت داد. و چون وداع کرد و برفت سلطان سنجر روی به ارکان دولت کرد و گفت اتسز پشتی قوی بود که برفت دیگر بار روی او و مشکل توان دید...».(شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۳۵) آتسز خوارزمشاه، خیلی زود ادعای استقلال کرده و علم عصیان علیه سلطان سنجر سلجوقی برافراشت. این جریان که تقریباً از سال ۵۳۳ه.ق[2] آغاز گردید تا زمان مرگ آتسز در سال ۵۵۱ه.ق ادامه یافته و سلطان سلجوقی را مجبور ساخت چندین مرتبه برای سرکوب آتسز، به خوارزم لشکرکشی نماید. (ر.ک: جوینی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۳–۵)

شرح درگیری سلطان سنجر با آتسز خوارزمشاه، از این لحاظ در موضوع مورد بحث، یعنی روابط قراختاییان و سلاجقه، مهم است

---

1- Yelü Zhilugu

۲- جوینی در باب زمان نخستین لشکرکشی سلطان سنجر سلجوقی به خوارزم، چنین بیان می دارد که: « چون آتسز به خوارزم رسید شیوه تمرّد و عصیان پیش گرفت و روز به روز آن وحشت از جانبین زیادت می‌گشت و به جایی رسید که سلطان سنجر در محرّم سنهٔ ثلاث و ثلثین و خمسمایه بر قصد او به خوارزم رفت. خوارزمشاه در مقابل لشکر او لشکر بداشت و صف کشید و بی‌ابتدای محاربتی سبب آنکه دانست که پای لشکر بسیار ندارد روی به هزیمت نهاد. پسر آتسز، آتلیغ را بگرفتند و به خدمت سلطان آوردند بفرمود تا هم در حال او را بدو نیم زدند و خوارزم به برادرزادهٔ خود سلطان سلیمان بن محمّد داد و به خراسان مراجعت کرد...». (جوینی، ۱۳۸۲: ۲/ ۵)

که بسیاری از نویسندگان، آتسز را عامل تحریک قراختاییان برای حمله به قلمرو سلطان سنجر می‌دانند و بیان می‌دارند که وی به سبب دشمنی چندین و چند ساله با سلطان سلجوقی و نبردهای بسیار با این سلطان- که در همهٔ آنها مغلوب شد- تصمیم گرفت از نیروی عظیم کفار قراختایی برای شکست سنجر استفاده نماید. قول ابن اثیر در این باره چنین است که: «در این سال [۵۳۶ ه،ق،] در ماه محرم، سلطان سنجر از ترکان کافر شکست سختی خورد، علت این شکست آن بود که سلطان سنجر، یکی از پسران خوارزمشاه آتسز بن محمد را کشته بود، خوارزمشاه به ترکانِ خطا گرائید که در فرارود اقامت داشتند. او ترکان فرارود را به طمع تصرف شهرها انداخت و آنان را به این کار تشویق کرد، و با آنان پیوند زناشویی بست و ایشان را برانگیخت تا بر سرزمین‌هایی که در قلمرو سلطنت سلطان سنجر بود، دست اندازی کنند و آنان هم با سیصد سوار برای جنگ با سلطان سنجر حرکت کردند.» (ابن‌اثیر، ۱۳۵۵: ۲۰/ ۹-۳۸)

ابی‌الفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی، در این باره می‌نویسد: «سنجر برادر خوارزمشاه را به قتل رسانید، پس خوارزمشاه به نزد گورخان رفته و با او روابط دوستانه برقرار کرد. گورخان با سیصدهزار سوار به جنگ سلطان سنجر آمد در حالی که سنجر فقط یکصدهزار سوار داشت. پس گورخان، سنجر را چنان سختی شکستی داد که تا به آن روز چنان واقعه عظیمی دیده نشده بود و آن واقعه در محرم این سال سال ۵۳۶ اتفاق افتاد.»[۱] (ابن جوزی، ۱۳۵۸: ۹۷) و یا قول فواد عبدالمعطی الصیاد که: قراختاییان کسانی بودند که به تحریک آتسز خوارزمشاه ، سلطان سنجر را شکست دادند.[۲] (الصیاد، ۱۹۷۰م: ۱/ ۶۶)

اگرچه منابع بسیاری، تحریک قراختاییان توسط آتسز برای حمله به سلجوقیان را بیان داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد برخی مورخان و از آن جمله ابن اثیر، در این مورد کمی تندروی کرده‌اند زیرا اگرچه آتسز خوارزمشاه مدتها با سلطان سنجر سلجوقی درگیری داشته و چندین مرتبه با وی به جنگ پرداخت و هر بار شکست خورده و سر تعظیم در مقابل سلطان سلجوقی فرو می‌آورد اما کمک از یک دولت غیر مسلمان و شاید بسیار پرقدرت‌تر از سلطان سلجوقی، از تدبیر شاهی چون آتسز خوارزمشاه، به دور است. پرفسور ابراهیم قفس اوغلی، استاد تاریخ دانشگاه استانبول، نیز همین نظر را ارائه نموده و بیان می‌دارد که: «روایات مربوط به تحریک و تشویق قراختاییان علیه سلطان سنجر از جانب آتسز، به دور از حقیقت و واقعیت است.» (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۴۲) وی در ادامه در مورد دلیل بی اصل بودن این روایت‌ها می‌نویسد: « در اثر ابن اثیر و بعضی منابع مؤخّر گفته شده است که جنگ قراختاییان علیه سلطان سنجر ممکن است در نتیجهٔ تحریکات و تشویق‌های آتسز خوارزمشاه به انتقام جنگ جمادی الثانی ۵۳۲ ه.ق / ژوئن ۱۱۳۸ م. و قتل فرزندش، آتلیق، صورت گرفته باشد؛ لیکن در همان ایام، خوارزمشاه برای جلوگیری از تهاجم قراختاییان به اراضی وی و نیز جلوگیری از قتل و کشتار اهالی، مجبور به مصالحه گردید و علاوه بر هدایای فراوان متعهد شد سالیانه ۳۰ هزار دینار خراج بپردازد. این مصالحه، بی اصل بودن روایت فوق را به طور آشکار نشان می‌دهد.» (همان: ۴۷)

اما دومین مشکل اساسی که سلطان سنجر سلجوقی با آن مواجه گردید، درگیری وی با دشمنانی تازه وارد و غیر مسلمان (قراختاییان) بود که از قدرت زیادی نیز برخوردار بودند. این تازه- واردان که به زودی از مرزهای اسلامی گذر کرده و دولت قراخانی را مطیع ساخته و بر پایتختش دست یافته بودند حال با قوی‌ترین حاکم مسلمان در آن زمان، یعنی سلطان سنجر، همسایه شده و به زودی نیز با وی از در جنگ و نزاع درآمدند؛ اما اینکه این حادثه در چه سالی و در کجا رخ داده و آیا سنجر آغازگر جنگ بود یا قراختاییان، مواردی است که باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد. با تأملی در منابع مختلف درمی‌یابیم که این منابع در مورد سال اتفاق این حادثه و همچنین مکان آن، اختلاف زیادی دارند، ظهیرالدین نیشابوری و محمدبن علی بن سلیمان راوندی - که مورخان عصر سلجوقی هستند- و همچنین حمدالله مستوفی، از نویسندگان متقدم، زمان اتفاق این واقعهٔ تاریخی را سال ۵۳۵ه.ق. می‌دانند. نویسندگان معاصر مانند ر.ن. فرای و عباس پرویز نیز با نظر راوندی، نیشابوری و مستوفی، موافق بوده و این واقعه را از وقایع سال ۵۳۵ ه.ق.

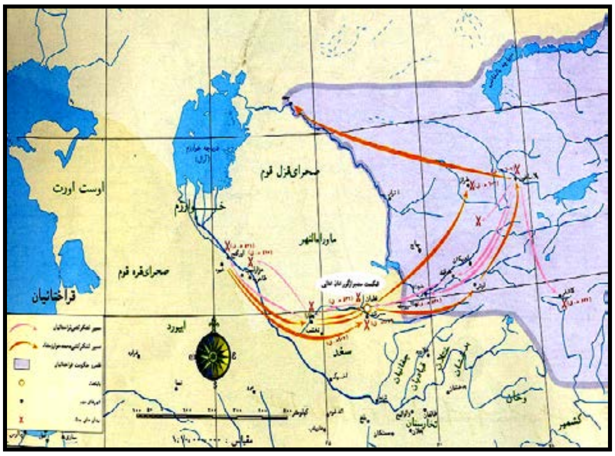
---

۱- «و کان سنجر قدقتل اخا خوارزمشاه الی کافر ترک و کان بینهما هدنه و قد تزوّج الیه فسار الیه فی ثلثمائه الف فارس و کان هو معه مائه الف فارس فضربوا علی سنجر فلم تر وقعه اعظم منها و کانت فی محرم هذه السنه»(ابن جوزی،۱۳۵۸: ۹۷)

۲- «و هؤالاء القراختطائیون هم الذین تغلبوا علی السلطان سنجر بتحریض من أتسز خوارزمشاه.» (الصیاد، ۱۹۷۰م: ج۱، ۶۶)

می‌دانند.[۱] امـا نویسـندگان بسـیاری همچـون: نظـامی عروضـی (مؤلف چهار مقاله)، دیوید مورگـان، پـاول هـرن، قفـس اوغلـی، نصرت‌الله مشکوتی، عبدالرفیع حقیقت، ذبـیح الله صـفا و محمـد مدد، جنگ سنجر بـا قراختاییـان را در سـال ۵۳۶ه.ق / ۱۱۴۱ م. می‌دانند.[۲]

راجع به مکان این نبرد اجماع بیشتری وجود دارد و تقریباً اکثر مورخان و محققان، چه متقدّم و چه متأخّر، محل وقوع این واقعهٔ مهم تاریخی را دشتی به نام قطوان– که در اطراف سمرقند واقع بوده– می‌دانند. (ن.ک: نقشهٔ شماره ۱: امپراطوری قراختاییان)




نقشه۱) امپراطوری قراختاییان [برگرفته از اطلس تاریخی ایران، ۱۳۷۸: ۸۷] ( نبرد دو دولت قراختاییان و سلجوقیان در منطقهٔ قطوان)

حمدالله مستوفی دراین باره می‌گوید: «دشت قطوان مرغزاریست از مرغزارهای بهشت، چون آن زمین در ولایت کفار است. مردم تحقیق معنی آن نقل نمی‌کردند تا چون این همه مسلمانان آنجا شهید شدند سرّ این معنی به اظهار رسید. شکوه سلطان سنجر از این شکست در دل مردم کم شد.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۵۰) « قطوان در شش فرسخی سمرقند بوده است.»[۳] (مشکوتی، ۱۳۴۳: ۲۶) تنها منبعی که از محلی دیگر به نام « ضرغام» نام برده و این منطقه را محل جنگ میان سنجر و قراختاییان می‌داند، عبدالرفیع حقیقت است. وی در این باره می‌گوید: « سرانجام همانطور که مورد نظر آتسز بود و مقدمات آن نیز طرح‌ریزی و پیش‌بینی شده بود جنگی سخت و خونین بین سپاه سنجر و افراد قراختایی در دره ضرغام (در قسمت فرارود سیحون) درگرفت». (حقیقت، ۱۳۵۴: ۳۷۴) به هر حال، سلطان سنجر سلجوقی که خبر ورود قراختاییان به مرزهای اسلامی را شنیده بود آماده نبرد با این کافران تازه وارد گردید. برخی منابع، حرکت سنجر برای نبرد با قراختاییان را در پی درخواست حاکم سمرقند (محمودخان) می‌دانند. این محمودخان، پسر ارسلان‌خان محمد، حاکم شهر سمرقند بوده که پس از درگذشت پدر، حاکمیت سمرقند را بدست گرفته اما حال با تجاوزات مدام قراختاییان، روبه‌رو گردیده بود. به زودی اوضاع، بسیار بغرنج گردید و «محمودخان که بسیار مرعوب شده بود، مجبور به تقاضای کمک از سنجر برای دفع خطر آنان شد. ظاهراً قدرت قراختاییان بدان حد بوده است که سنجر دست به بزرگترین لشکرکشی در طول سلطنت خود زد. این واقعیت را از تعداد امرایی که در لشکر سنجر حضور داشتند و به رَقَم بالایی که تمام مورخین برای سپاه سنجر ذکر کرده اند. به خوبی می‌توان دریافت، اگر قول ابن اثیر صحیح باشد، حتی امیر غور و سلطان غزنه نیز در این لشکرکشی حضور داشته‌اند.» (صادقی، ۱۳۷۸: ۱۵۲ . مشکوتی، ۱۳۴۳: ۲۶) به این ترتیب سلطان سنجر بنا به درخواست محمودخان حاکم سمرقند و به تحریک برخی از امراء و رجال دولت و همچنین برای جهاد با کفار، راهی جنگ با قراختاییان گردید. از آن طرف نیز قراختاییان توسط کسان دیگری به این نبرد، تحریک می‌شدند. همانگونه که پیش از این نیز آمد یکی از این عوامل تحریک کننده، از قول برخی منابع، آتسز خوارزمشاه بوده (که جای تردید دارد)[۴] ، اما به غیر از این عامل، عوامل دیگری نیز بودند که در ذیل به آن پرداخته می‌شود: در برخی منابع از تحریک قراختاییان توسط «قرلق‌ها» سخن به میان آمده است. برای مثال بنداری در این باره می‌نویسد: «طوایف قرلق که در اطراف سمرقند مقیم بودند صاحب اموال و گله‌های فراوان شدند. عمّال سنجر بر آنان

---

۱- برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: راوندی، ۱۳۳۳: ۱۷۲ . مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۴۹ . نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۵ . فرای، ۱۳۴۸: ۲۴۷ . پرویز، ۱۳۵۱: ۱۳۷.

۲- ر.ک: مورگان، ۱۳۷۳: ۶۵ و هرن، ۱۳۴۹: ۶۶ و قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۶۸ و مشکوتی، ۱۳۴۳: ۲۶ و حقیقت، ۱۳۵۴: ۳۷۴ و صفا، بی‌تا: ۹۱ .

۳- برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: صفا: تاریخ ادبیات ایران، بی‌تا: ص۹۱ و مورگان، ایران در قرون وسطی، ۱۳۷۳، ص۶۵ و فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ۱۳۴۸: ص۲۴۷.

۴- از آنجایی که سرزمین خوارزم و قلمرو تحت تسلط خوارزمشاه آتسز نیز بلافاصله پس از شکست سلطان سنجر سلجوقی در قطوان، مورد هجوم قوم تازه وارد قراختایی قرار گرفته و خوارزمشاه از ترس شکست و نابودی، با گورخان قراختایی از در مصالحه درآمده و پرداخت خراجی سالیانه – آن هم به مبلغ بسیار زیاد سی هزار دینار– را قبول می کند به نظر می رسد که می توان در این گفته یعنی تحریک گورخان توسط آتسز تردید کرد.

سخت گرفتند، پس، طوایف قرلق نمایندگانی نزد سلطان سنجر فرستاده، حاضر شدند تا پنج هزار شتر و پنج هزار اسب و پنجاه هزار گوسفند، تقدیم سلطان کنند و در پناه سلطان باشند، سلطان سنجر تقاضای آنها را رد کرد و طوایف قرلق نیز به شرق مهاجرت کرده به پادشاه ختا (اوزخان) پناه بردند و او را به حمله، تحریک کردند. اوزخان با هفتصد هزار سپاهی به سوی ماوراءالنهر حمله برد.» (بنداری، ۱۳۵۶: ۳۴-۳۳۳) راوندی نیز از پیوستن طوایف قرلق (خرلق) به قراختاییان برای جنگ با سلطان سلجوقی سخن به میان آورده: « الخان، کافر خطایی، روی بدیشان نهاد با عدد رمل و نمل و خیل، خرلق سی چهل هزار سوار از پس، درآمدند...». (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۷۲) برخی از نویسندگان معاصر نیز در این باره نظر داده‌اند، برای نمونه ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: « ترکان قرلق (خرلخ) هم با قراختاییان همگامی کردند و در نبردی که در قطوان روی داد وهنی عظیم بر سنجر و سنجریان وارد آمد.» (صفا، بی‌تا: ۹۱) به نظر می‌رسد عملکرد محمودخان(حاکم سمرقند) و سلطان سنجر در این شرایط بحرانی، چندان عقلانی نبوده است؛ زیرا نه تنها رفتارهای نامناسب آنان با قرلغان سبب پیوستن این قبایل پرجمعیت به قراختاییان شد، بلکه مراودات و نامه‌نگاریهایی که قبل از نبرد قطوان، بین سنجر و گورخان، ردّ و بدل گردید. تا آنجا که مربوط به سنجر می‌شد، نامناسب و مغرورانه بود. به نحوی که حتی رئیس دیوان‌سالاران سنجر، طاهر بن فخرالملک، نیز با چنین اقداماتی مخالفت کرد. بدین‌گونه قراختاییان، که قرلغان نیز در تحریک آنان برای تهاجم به سپاه سنجر موثر بوده اند، یورش خود را آغاز کردند. (صادقی، ۱۳۷۸: ۵۳-۱۵۲)

حال، قراختاییان چه به تحریک قرلغان و چه با انگیزهٔ کشورگشایی و برای بدست آوردن غنایم و اماکنی برای چرای احشام خود، به سوی نواحی تحت تسلط سنجر سلجوقی حرکت کردند، و در محلی به نام قطوان، درگیری آغاز شد. قراختاییان که به قول ابن‌اثیر سیصدهزار سوار[1] بودند، (رک: ابن‌اثیر، ۱۳۵۵، ۲۰/ ۳۹) به زودی توانستند بر سپاهیان سلطان سنجر، فائق آمده و بسیاری از آنان را به قتل برسانند. تعداد کشته شدگان سپاه مسلمانان را بعضی از منابع حتی تا صدهزار تن آورده اند. (همانجا) برخی منابع دیگر تعداد کشته شدگان را کمتر اعلام نموده‌اند. مثلاً قول راوندی که بیان می‌داد: « و لشکر خوراسان را وهنی برافتاد که قرب سی هزار آدمی از جملت سه چهار هزار معروفان امرا و اصحاب مناصب و ارباب دولت کشته شدند.» (راوندی، ۱۳۳۳: ۷۳-۱۷۲) البته به نظر می‌رسد که راوندی فقط بازگو کنندهٔ سخنان خواجه ظهیرالدین نیشابوری مؤلف سلجوقنامه است و فقط در بعضی مواقع تغییراتی کوچک در مطالب وی ایجاد کرده است. ظهیرالدین نیشابوری تعداد کشته شدگان را سی چهل هزار نفر دانسته که دو هزار نفر آنان از بزرگان و امرا و صاحب منصبان بوده‌اند. (ر.ک: نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۶) در هر حال اوضاع آنچنان نامساعد شد که« سلطان را نه راه پس بود و نه پیش، تاج الدین ابوالفضل [حاکم سیستان] گفت ای خداوند [سلطان سنجر]، جای ثبات و توقف نماند، سلطان با سیصد سوار نامدار در میان آهن، بر میان خیل تتار زد و چون برون آمد از آن فوج ده پانزده سوار مانده بودند؛ همچنان روی در بیابان و عنان مقاومت برتافت و قلاوزی ترکمان بدست آوردند و سوی بلخ آمد و برحصار ترمذ برآمد تا بقایای منهزمان از اطراف و جوانب برسیدند و تهنیت ماندگان و تعزیت گذشتگان می‌دادند.»[2] (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۶ و راوندی، ۱۳۳۳: ۱۷۳)

سلطان سلجوقی که هنوز ترس از قدرت این تازه واردان در عمق وجودش رخنه داشت، با تلاش بسیار، خود را به حصار ترمذ رسانید و در پشت دیوارهای امن این شهر، آرام گرفت اما یادآوری قتل و کشتار تعداد زیادی از مسلمانان و اسارت سردارانی همچون ملک تاج الدین ابوالفضل- که جان خود را برای رهایی وی (سنجر) به خطر انداخته بود- و همچنین اسارت ترکان خاتون، همسر سنجر، سلطان را به سختی می‌آزرد. فریدالدین کاتب که همواره ملازم سلطان سنجر بوده در مورد واقعهٔ قطوان چنین می‌سراید:

«شاها ز سنان تو جهانی شد راست
تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آن هم ز قضاست
آنکس که به یک حال بماندست خداست»

(راوندی،۱۳۳۳: ۱۷۳. مستوفی،۱۳۶۲: ۴۴۹. نیشابوری،۱۳۳۲: ۴۶)

---

۱- البته در مورد تعداد نیروهای گورخان و همچنین تعداد لشکریان سلطان سنجر نظرات متفاوتی ارائه شده است. مثلاً بنداری، تعداد نیروهای گورخان را هفتصد هزار نفر آورده (رک: بنداری،ص ۲۳۳)

۲- سایر منابعی که در این مورد مطالبی را بیان داشته اند: ابن اثیر، ۱۳۵۵،ج۲۰: ص۳۹. ابن جوزی، ۱۳۵۸: ص۹۷-۹۶. مورگان، ۱۳۷۳: ۶-۶۵. مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۴۹.

نکتهٔ مهم دیگری که باید به آن پرداخت سرنوشت اسرایی بود که بدست قراختاییان افتادند و همانطور که گفته شد بین آنان نام سردار بزرگی همچون تاج‌الدین ابوالفضل، ملک نیمروز، و ترکان‌خاتون، همسرِ سلطان، به چشم می‌خورد. ظهیرالدین نیشابوری دربارهٔ سرنوشت این دو چنین می‌نویسد: « ملک نیمروز، تاج ابوالفضل، در قلب به جای سلطان بایستاد و جنگهای سخت کرد. لشکر خطای از او شگفتی و اعجاب نمود، او را پیش الخان بردند با ترکان‌خاتون که هم آنجا مانده بود، ایشان را نیکو می داشت و بعد از یکسال هر دو را پیش سنجر فرستاد و ملک ماوراءالنهر را گرفت. (ظهیرالدین نیشابودی، ۱۳۳۲: ۴۶)

## ٦ -اوضاع سیاسی فرارود و خراسان بزرگ، پس از مرگ سلطان سنجر سلجوقی

پیش از این دریافتیم که قراختاییان بر سرزمین محمود قراخانی چیره شدند و سنجر سلجوقی، جهت یاریِ خواهرزادهٔ خویش، با سپاهی انبوه به نبرد قراختاییان رفت؛ اما این نبرد برای سنجر و سپاهیانش سرنوشتی شوم داشت و از اعتبار و وقار سلطان سلجوقی تا حدود زیادی کاسته شد. اگرچه سلطان توانست از دست قراختاییان فرار کند، اما رهایی از چنگ قراختاییان، پایان مشکلات وی نبود. پیش از این از دو معضل اساسی سنجر، یعنی درگیری‌هایش با آتسز خوارزمشاه و سپس نبرد وی با قراختاییان در دشت قطوان، سخن به میان آمد؛ اما همان‌گونه که گفته شد وی در اواخر عمر خویش با معضلی بسیار جدی‌تر از دو معضل نخست رو به رو شد و آن حملات ترکمانان غز به خراسان بزرگ بود. اگرچه سلطان سلجوقی توانسته بود به همّت سردارانی چون تاج‌الدین ابوالفضل، ملک نیمروز ، از چنگ ختاییان، خلاصی یابد اما این بار رهایی از چنگ غزها میسر نگردید. سلطان سلجوقی در سال ۵۴۸ه.ق به اسارت غزها درآمد و به مدت سه سال در چنگ این ترکمانان پرقدرت اسیر بود. اگرچه سلطان، سرانجام در سال ۵۵۱ ه.ق و پس از مرگ همسرش- که با وی در اسارت بسر می‌برد- توانست از چنگ غزها رهایی یابد اما تحمل این همه مصائب برای فردی که به قول حمدالله مستوفی « از حدود خطای و ختن تا اقصای مصر و شام و از بحر خزر تا مُلک یمن در حوزه تصرف او بود و در میان سلاطین اسلام همچنان بود که پرویز در میان اکاسره، از فتوح بسیار و علوّ رتبت و کام روایی، نوزده مصاف معتبر کرد که در هفده، مظفر و منصور بود. » (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۴۸) بسیار رنج-آور بود و این همه درد و رنج، پشت سلطان سلجوقی را شکست و وی به زودی در سال ۵۵۱ یا ۵۵۲ه.ق درگذشت.

با تأمل در آثار مورخان متقدّمی همچون ظهیرالدین نیشابوری، راوندی، بنداری، جوینی و حمدالله مستوفی درمی‌یابیم که اکثر تألیفات مورخان یاد شده در توضیح تاریخ دولت سلجوقی بعد از فوت سلطان سنجر اولاً از درگیری‌های بسیار زیاد شاهزادگان سلجوقی با یکدیگر بر سر تاج و تخت خبر  می‌دهند و ثانیاً اکثر این مورخان برآنند که با فوت سلطان سنجر سلجوقی و قدرت-گیری سلاطین خوارزمشاهی، به زودی خراسان بزرگ از دست سلجوقیان خارج شده و تحت تسلط سلاطین خوارزمشاهی و غوری  درمی‌آید، به این ترتیب بعد از فوت سلطان سنجر، نزدیکترین شاخه از سلجوقیان به قلمرو دولت قراختایی، سلاجقهٔ عراق هستند که در نواحی عراق عجم یعنی ری و همدان و اراک و نواحی اطراف آن قدرت دارند، این فاصلهٔ زیاد امکان رابطه را کاهش می‌داد، این در حالی است که از آن طرف نیز دولت قراختایی پس از شکست سلطان سنجر در جنگ قطوان در سال ۵۳۶ه.ق اولاً نواحی سمرقند و اطراف آن را در دست قراخانیان به عنوان خراج‌گزار خویش باقی گذاشت. ثانیاً ادارهٔ شهر بخارا را به یک خاندان روحانی و سیاسی به نام آل-برهان[۱] واگذار نمود و ثالثاً روابط گورخانان قراختایی با دولت در حال قدرت‌گیری خوارزمشاهیان و به ویژه ارتباطات این دو دولت در زمان تکش،سلطانشاه و کمی پس از آن محمدخوارزمشاه، دیگر فرصتی را برای ارتباط میان قراختاییان و سلجوقیان باقی نمی‌گذاشت. البته نباید این نکتهٔ بسیار مهم را هم از یاد برد که دولت سلجوقیان عراق نیز در سال ۵۹۰ ه،ق و توسط سلطان تکش خوارزمشاه از میان رفت. شاخهٔ دیگری از سلاجقه نیز که

---

۱- آل برهان یا بنی مازه، خاندانی روحانی و سیاسی در ماوراءالنهر و بخارا بودند که در سدهٔ ۶ و ۷ ه.ق / ۱۳م قدرت داشتند. این خاندان در اصل از مرو برخاسته بودند ولی از نژاد عربهای مهاجر بودند و نسبت خود را به خلیفه دوم، عمر بن خطاب، می رساندند. شخصیتهای شناخته شدهٔ این خاندان علاوه بر امارت سیاسی بخارا، امامت مسلمانان حنفی مذهب ماوراءالنهر -را که در آن مناطق، اکثریت و قدرت قابل توجهی بودند- را بر عهده داشتند. از اینان گاه با عنوان «امام» و گاه «سلطان» یاد می شد، ولی عنوان صدر بر دیگر عناوین ایشان غلبه داشت. آل برهان، با همه رنجهایی که در کشاکش قدرتهای قراختاییان و خوارزمشاهیان تحمل کردند همچنان بر مسند قدرت سیاسی و فرمانروایی بخارا و رهبری دینی ماوراءالنهر ماندند. آنان در آغاز به وسیله خوارزمشاهیان به قدرت رسیدند و سپس سلطهٔ قراخانیان و قراختاییان را پذیرفتند. به دنبال سقوط قراختاییان در اوایل قرن هفتم ه.ق فرمانروایی سیاسی و صدارت مذهبی آنان نیز، که وابسته به قراختاییان بود، سقوط کرد. ( دایره المعارف بزرگ اسلامی، ص ۶۰۸-۶۰۶ )

در کرمان قدرت داشتند به جهت فاصله مکانی، امکان ارتباط با قراختاییان را نداشتند و آنان نیز در سال ۵۸۳ ه،ق توسط ترکمانان، از میان رفتند.

در مجموع، چنین به نظر می‌رسد که به دلایل زیر، با خاتمه یافتنِ عمرِ سلطان سنجر، خراسان بزرگ، نه به مکانی برای درگیری میان قراختاییان و سلجوقیان، بلکه به محلی جهت چالش های سیاسی و نظامی میان سه دولت خوارزمشاهیان، غوریان و قراختاییان، مبدّل گردید:

۱- با فوت سلطان‌سنجر سلجوقی، میان شاهزادگان سلجوقی بر سر رسیدن به تاج و تخت درگیری بسیار رخ داد و هیچ از یک از آنان حتی به فکر گرفتن انتقام شکست قطوان نیز نیفتادند. ۲- به زودی، سلاطین خوارزمشاهی و به ویژه از زمان سلطان تکش خوارزمشاه، بسیاری از نواحی خراسان بزرگ به دست خوارزمشاهیان افتاد و جانشینان سنجر و برادرانش، بیشتر در نواحی عراق عجم نفوذ و استیلا داشتند و این سبب شد تا میان سلجوقیان و قراختاییان فاصلهٔ بسیار زیاد بیفتد. این در حالی بود که غوریان نیز به زودی ادعای مالکیت بر بسیاری از مناطق خراسان را نمودند و میان خوارزمشاهیان و غوریان بر سر تسلط خراسان بزرگ نزاع‌های بسیار درگرفت. این نزاع‌ها پای دولت قراختایی را نیز به میان کشاند. ۳- قراختاییان، پس از شکست دادن قراخانیان، آنان را خراج‌گزار خویش نموده و شهر سمرقند را به حکام خراج‌گزار قراخانی واگذار نمودند. آنان حاکمیت شهر بخارا را هم به خاندان روحانی و سیاسی آل‌برهان واگذار کرده و به این ترتیب به اطاعت ظاهری این اُمرا اکتفا کردند و خود در مناطق کاشغر و بلاساغون و ختن، اسکان یافتند و این اقدام، فاصلهٔ قراختاییان و سلجوقیان را بیشتر و بیشتر می‌کرد. ۴- با قدرتگیری خوارزمشاهیان (به ویژه از دوران تکش) و غوریان (به ویژه از دوران غیاث‌الدین و شهاب‌الدین غوری)، در فرارود و خراسان بزرگ، دولت قراختایی، با این دو دولت همسایه شده و دولت سلجوقی به طور کلی از جریان ارتباط با قراختاییان کنار رفت.

## ۷ -نتیجه گیری

نوشتار حاضر بر آن بود تا ضمن بازکاوی دقیق اوضاع سیاسی سرزمین های فرارود و خراسان بزرگ، طی قرن ششم هجری، روابط میان دو حکومت قراختایی و سلجوقی را مورد بحث و مداقّه قرار دهد. از همین رو و با توجه به آنچه در جریان متنِ نوشتار بدان پرداخته شد، نتایج ذیل بدست آمد: ۱- موج دوم مهاجمین لیائویی پس از شکست و از میان رفتن امپراطوریشان در سرزمین چین شمالی، به رهبری فردی به نام « یه لیو داشی»، حرکت خود به سمت غرب را ادامه داده و پس از عبور از مغولستان و مطیع ساختن اویغورها، توانستند در نیمهٔ نخست قرن ۱۲م./۶ه.ق و در منطقهٔ آسیای میانه، دولتی جدید به نام لیائوی غربی- را که مورخان مسلمان، آن را قراختایی نامیده‌اند- تأسیس نمایند. ۲- آنان علاوه بر فتح نواحی مغولستان و آسیای میانه  باز هم به سوی نواحی غربی‌تر حرکت کردند و در همسایگی دولت‌های مسلمان ساکن فرارود و خراسان بزرگ، قرار گرفتند، اولین دولت اسلامی که با آنان  رو به رو شده و به سرعت، تحت تسلط دولت قراختایی قرار گرفت، دولت قراخانی یا همان ایلک‌خانیه بود. ۳- در هنگام هجوم گورخان قراختایی به فرارود، حاکم قراخانی سمرقند -که فردی به نام محمودخان بود-از سلطان سنجر سلجوقی کمک طلبید، سلطان نیز به سوی سمرقند لشکر کشید. وی در حالی که سپاه بسیار نیرومندی را هم فراهم ساخته بود در دشت قطوان رو در روی قراختاییان صف‌آرایی نمود؛ اما این نبرد برای سنجر و سپاهیانش سرنوشتی شوم داشت و به شکست سخت سنجر انجامید. سلطان، توانست جان سالم بدر ببرد اما اوضاع آشفته مملکت و وجود مشکلاتی چون شورش آتسز خوارزمشاه و از آن مهم‌تر حملات ترکمانان غز – که نه تنها سپاهیان سنجر را شکست دادند بلکه خود و همسرش را نیز به مدت سه سال در اسارت داشتند- فرصتی را حتی برای فکر رویارویی مجدد با قراختاییان و گرفتن انتقام از آنها برای سلطان پیر سلجوقی باقی نگذاشت. ۴- بعد از فوت وی نیز عواملی از جمله الف) درگیری‌های زیاد شاهزادگان سلجوقی با یکدیگر بر سر تاج و تخت. ب) قدرت‌گیری سلاطین غوری و خوارزمشاهی، که به زودی خراسان بزرگ را از دست سلجوقیان، خارج ساخته و تحت اقتدار خویش درآوردند. ج) از میان رفتن سلجوقیان عراق در سال ۵۹۰ه.ق توسط سلطان تکش خوارزمشاه و د) واگذری حکومت شهر سمرقند به حکام خراج‌گزار قراخانی و شهر بخارا به خاندان روحانی آل‌برهان، قراختاییان را تا حدود زیادی از نواحی تحت اقتدار بقایای سلجوقیان، دور کرد.

به این ترتیب بعد از فوت سلطان سنجر – که بیشتر در نواحی خراسان حکومت می‌کرد– اولاً اقتدار سلجوقیان بزرگ از میان رفت و خراسان بزرگ محلی شد برای منازعه و درگیری‌های مداوم دو دولت خوارزمشاهی و غوری که بعضاً دولت خوارزمشاهی برای از بین بردن رقیب خویش از گورخانان قراختایی نیز کمک می‌گرفت. ثانیاً نزدیکترین شاخه از سلجوقیان به قلمرو دولت قراختایی، یعنی سلاجقهٔ عراق نیز در سال ۵۹۰ ه.ق و توسط سلطان تکش خوارزمشاه از میان رفت. از طرفی دیگر، گورخانان قراختایی نیز با واگذاری حکومت شهر سمرقند به حکام خراج‌گزار قراخانی و تحویل شهر بخارا به آل-برهان، روز به روز از سلاجقه دورتر شدند.

## کتابنامه


ابن اثیر، عزالدین(۱۳۵۵)، تاریخ کامل، ترجمۀ ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.

ابن‌جوزی، ابوالفرج (۱۳۵۸)، المنتظم فی تواریخ ملوک و الامم، بی‌جا، بی‌نا.

ابن‌خلدون(۱۳۶۶)، العبر، ترجمه عبدالحمید آیتی، ج۳، بی‌جا.

الامین،حسن(۱۹۹۳م)، المغول بین الوثنیه و النصرنیه والاسلام، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

الصیاد، فواد عبدالمعطی(۱۹۷۰م)، المغول فی التاریخ، الجزء الاول، بیروت: دارالنهضه العربیه.

اشپولر، برتولد(۱۳۸۴)، جهان اسلام (دوران خلافت)، ترجمه قمر آریان، تهران: امیرکبیر.

اقبال آشتیانی،عباس(۱۳۸۰)، تاریخ مفصل ایران،چ ۹، تهران: خیام.

باسورث،ا،ک، ودیگران(۱۳۷۹)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج۵، تهران: امیرکبیر.

بارتولد،و،و (۱۳۷۶)، تاریخ ترکان آسیای میانه،ترجمه غفاری حسینی، تهران: طوس.

______ (۱۳۵۲)، ترکستان نامه،ترجمه کریم کشاورز،تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

بارکهاوزن، یواخیم(۱۳۴۶)، امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش، ترجمه اردشیر نیکپور، تهران: کتابفروشی زوار.

برتشنایدر، امیلی(۱۳۸۱)، ایران و ماوراءالنهر در نوشته های چینی و مغولی سده‌های میانه، ترجمه و تحقیق دکتر هاشم رجب زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

بنداری اصفهانی (۱۳۴۸)، زبده النصره و نخبه العصره (تاریخ سلسلۀ سلجوقی)، ترجمۀ محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

بیات، عزیزالله، (۱۳۷۷)، شناسایی منابع و مآخذ ایران ، تهران: امیرکبیر.

پادشاه، محمد(بی تا)، فرهنگ آنندراج ، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج۵ تهران: خیام.

پرشرون، موریس، (۱۳۶۹)، چنگیزخان، ترجمه علی اقبالی، تهران : جاویدان.

پرویز،عباس(۱۳۵۱)، تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، تهران: بی‌نا.

جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۴۳). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی،کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

جوینی،عطاملک(۱۳۸۲). تاریخ جهانگشا، به سعی محمد قزوینی، چ۳، تهران: دنیای کتاب.

حقیقت،عبدالرفیع(۱۳۵۴). تاریخ نهضتهای ملی ایران، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، بی جا.

دوغلات، میرزا محمد حیدر(۱۳۸۳). تاریخ رشیدی، تصحیح عباس قلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.

راوندی، محمد بن سلیمان(۱۳۳۳). راحه الصدور و آیه السرور، با تصحیح محمد اقبال و حواشی مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.

رضا، عنایت الله،(۱۳۸۰). اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول، تهران: وزارت امور خارجه.

روستا، جمشید (۱۳۸۷). « تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری امپراطوری قراختایی»، مجله پژوهشهای تاریخی، دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، (ش ۵۳)، ص ۱۱۲-۹۳.

ساندرز،ج،ج(۱۳۸۰). تاریخ فتوحات مغول،ترجمه ابولقاسم حالت، چ۲، تهران: امیرکبیر.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی( ۱۳۶۳). مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

صفا، ذبیح‌الله(۱۳۷۳). تاریخ ادبیات در ایران، چ۱۰، تهران: فردوس.

فرای،ر.ن(۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه،تهران: امیرکبیر.

فروزانی، سیدابوالقاسم(۱۳۸۱). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان. تهران: سمت.

______، (۱۳۷۷). « جغرافیای تاریخی فرارود»، مجله ایران شناخت. شماره ۹، ص ۲۲۱-۱۸۰.

قفس اوغلی، ابراهیم( ۱۳۶۷). تاریخ دولت خوارزمشاهیان،ترجمه داوود اصفهانیان،تهران: گستره.

کاشغری،محمود بن حسین (۱۳۷۵). نام و صفت‌ها و پسوندهای دیوان لغات الترک، ترجمه و تنظیم سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کولائی،الهه (۱۳۷۶). سیاست وحکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت.

گروسه،رنه (۱۳۷۹). امپراطوری صحرانوردان،ترجمه ابوالحسن میکده، چ۴، تهران: علمی فرهنگی.

مستوفی،حمدالله (۱۳۶۲). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

مشکوتی، نصرت‌الله (۱۳۴۳). از سلاجقه تا صفویه، بی‌جا.
مورگان، دیوید(۱۳۷۳). ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). سلجوقنامه،تهران: گلاله خاور.
ویلتس،دوراکه،(۱۳۵۳). سفیران پاپ در دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: خوارزمی.
هولت، پی،ام، و دیگران(۱۳۸۳). تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.

Biran, Michal (2005). The Empire of the Qara Khitai in Eurasian History، Cambridge University press.